بررسی روایت ابن راشد

(00:15)

قرار بود حدیث ابن راشد را بخوانیم. در وسائل، «باب أنه لا عبرة بغيوبة الهلال بعد الشفق و لا بتطوقه و لا برؤية ظل الرأس فيه و لا بخفائه من المشرق»[1]. مرحوم صاحب وسائل عنوان این باب را «عدم العبرة» زده‌اند. طبق فتوای مشهور اصحاب است که از روایات تطوق و غروب بعد الشفق و روية الظل اعراض کرده‌اند. البته مرحوم صدوق در فقیه اینها را همین جور آورده‌اند و اشاره‌ای ندارند که اعراض هست یا نیست.

اولین روایت، روایت تهذیب است که مرحوم شیخ از پسر محمد بن الحسن بن ولید روایت را می‌آورند. خود پدر، شیخ(استاد) صدوق هستند. پسرشان که معاصر صدوق بودند، شیخ(استاد) صاحب تهذیب حساب می‌شوند. سند به این صورت است. ظاهراً توثیقات صریحه برای خود پسر نیامده است. ولی خب پدر جلیل و معلوم هستند، پسر هم که از مشایخ بوده‌اند و خودش صاحب اجازه هستند و بسیار بزرگ هستند. پسر محمد بن الحسن بن الولید است. بقیه سند هم که معلوم است؛ صفار هست، محمد بن عیسی الیقطینی هست، أبي علي بن راشد هست. علی ای حال سند روایت خیلی خوب است و هیچ مشکلی ندارد تا حتی کار را به توقف مائی هم برساند.

در روایت آمده است:

> **كتب إلي أبو الحسن العسكري ع كتابا و أرخه يوم الثلاثاء لليلة بقيت من شعبان- و ذلك في سنة اثنتين و ثلاثين و مائتين- و كان يوم الأربعاء يوم شك و صام أهل بغداد يوم الخميس- و أخبروني أنهم رأوا الهلال ليلة الخميس- و لم يغب إلا بعد الشفق بزمان طويل قال فاعتقدت أن الصوم يوم الخميس- و أن الشهر كان عندنا ببغداد يوم الأربعاء- قال فكتب إلي زادك الله توفيقا فقد صمت بصيامنا قال ثم لقيته بعد ذلك فسألته عما كتبت به إليه فقال لي أ و لم أكتب إليك إنما صمت الخميس- و لا تصم إلا للرؤية[2]**

«**كتب إلي أبو الحسن العسكري عليه‌السلام**»؛ امام هادی علیه‌السلام؛ ابوالحسن الثالث. «**كتابا و أرخه يوم الثلاثاء لليلة بقيت من شعبان**»؛ یک روز مانده به آخر شعبان. وقتی سه‌شنبه، یک شب از شعبان باقی‌مانده باشد، یعنی چهارشنبه هم روز سی ام شعبان می‌شود. لذا پنج شنبه اول ماه می‌شود.

«**و ذلك في سنة اثنتين و ثلاثين و مائتين**»؛ یعنی یک سال قبل از اینکه متوکل ملعون امام علیه‌السلام را از مدینه به سامرا ببرد. پس حضرت در مدینه بودند و او از بغداد محضر امام علیه‌السلام نامه نوشته است.

«**و كان يوم الأربعاء يوم شك**»؛ پس سه‌شنبه‌ای که حضرت در این نامه به «لیلة بقیت» تاریخ زده بودند، او می‌گوید چهارشنبه روم الشک بوده. لذا کاملاً معلوم بوده که سه شنبه بیست و نهم بوده است. چون اگر «لیلة بقیت» بیست و نه بود، نمی گفت «یوم الشک». چون ما اصلاً بیست و نهم یوم الشک نداریم. یوم الشک که می‌گویند همان روز سی ام شعبان است. پس سه‌شنبه بیست و نهم بوده است.

شاگرد: یوم الشک که می‌گویند به‌خاطر روز سی ام بودنش است. نه به‌خاطر جهت خاصی. چون خیلی وقت ها به‌روز سی ام یوم الشک می‌گویند.

استاد: بله، قبلاً این را بحث کرده‌ایم. مرحوم میرزای قمی فرموده بودند که یوم الشک، مطلقا یوم الشک است. شهید ثانی فرموده بودند که نه، باید یک چیزی بشود تا یوم الشک بشود. شهید به این صورت معنا کرده‌اند.

شاگرد: می‌خواهم بگویم در روایت که یوم الشک می‌گویند، اتفاقی نیافتاده که یوم الشک می‌گویند.

استاد: بله، او که خودش گفته یعنی روز سی ام است. اتفاقا در ذهنم آمد که این شاهد فرمایش مرحوم میرزای قمی است. دو حدیث است که یادداشت کردنی است. یکی همین حدیث است؛ «کان یوم شک» ظاهرش این است که واقعهای نبوده، صرفاً یوم الشک بوده است. یکی هم روایت باب پانزدهم است؛ همان روایت اندلس. ابتدای روایت می‌گوید «أخبرني اي موالي إنه ربما أشكل علينا هلال شهر رمضان»[3]؛ تعبیر اشکال و شبهه و شک می‌آورد، اما دنبالش توضیحی می‌دهد که این اشکال را روشن کند. «و الا نراه و نرى السماء ليس فيها العلة و يفطر الناس و نفطر معهم»با توضیحی که می‌دهد روشن می‌شود که «اشکل علینا»، به‌خاطر روز سی ام بودن است. والا چطور «اشکل علینا» باشد درحالی‌که هیچ علتی نیست و همه افطار می‌کنند و روزه نمی‌گیرند؟! لذا «اشکل علینا» یعنی یوم الشک. یوم المشکل. به‌طور طبیعی روز شک است.

شاگرد: لازم نیست شأنی باشد. چون خیلی از وقت ها ماه رمضان بیست و نه روز است، خود به خود در سی ام شک هست.

استاد: نه، صحبت از سی ام شعبان است.

شاگرد: بله، چون بعضی از ماه‌ها بیست و نه روز است و بعضی سی روزه است، خود به خود روز سی ام یوم الشک است.

استاد: بله، مرحوم میرزای قمی همین‌طور فرمودند.

«و صام أهل بغداد يوم الخميس»؛ چهارشنب یوم الشک را نگرفتند و پنج شنبه را روزه گرفتند. **«و أخبروني أنهم رأوا الهلال ليلة الخميس و لم يغب إلا بعد الشفق بزمان طويل»**؛ خیلی طول‌انی شد. **«قال فاعتقدت أن الصوم يوم الخميس»**؛ من اعتقاد پیدا کردم که صوم، روز پنج شنبه است **«و أن الشهر كان عندنا ببغداد يوم الأربعاء»**؛ در نسخه وافی «و أنّ الشک» آمده است. احتمال دارد که این «شک» را تصحیح قیاسی کرده‌اند. یعنی چه که «فاعتقدت ان الصوم یوم الخمیس و ان الشهر کان عندنا یوم الاربعاء»؟! خودش تصریح کرد که «صام اهل بغداد یوم الخمیس». اصلاً این معنا ندارد. ببینید تصریحا گفت «صام اهل بغداد یوم الخمیس»، چطور «کان الشهر عندنا یوم الاربعاء عند بغداد»؟! اینجا تناقض روشن می‌شود.

شاگرد: «أن الشهر كان عندنا ببغداد يوم الأربعاء» به‌خاطر «لم يغب إلا بعد الشفق بزمان طويل».

استاد: «فاعتقدت» دارد.

شاگرد: وقتی می‌بینند بعد از شفق طویل است، می‌فهمد روز چهارشنبه اول ماه بود. اما «أن الصوم يوم الخميس» به‌خاطر قاعده «لاتنقض اليقين بالشک» روزه گرفته است.

استاد: «فاعتقدت» دارد، آن وقت «کان»؟! این تهافت نظر است. آن وقت باید قضا کند. اگر می‌گوید من از طولانی بودن غروب هلال فهمیدم «کان الشهر عندنا ببغداد الاربعاء»، باید بگوید «فاعتقدت ان الصوم یوم الاربعاء». یک روز باید قضا کنند.

شاگرد: منافاتی با این ندارد. یعنی روزه ای که در پنج شنبه گرفته‌ام درست بوده و مطابق قاعده عمل کرده‌ام.

استاد: ولی روز دوم بوده است.

شاگرد: می‌دانم، ولی مطابق با وظیفه فعلیه ام عمل کرده‌ام.

استاد: پنج شنبه که معلوم است روزه گرفته است.

شاگرد: یعنی وظیفه فعلی من این نبوده که چهارشنبه روزه بگیرم. وظیفه فعلیه خودم را درست انجام داده‌ام.

استاد: اگر «لم یکن»ای که عرض کردم در عبارت باشد، صاف صاف است. «فاعتقدت ان الصوم لم یکن یوم الخمیس». چون هلال خیلی دیر غروب کرد. من فهمیدم اهل بغداد یوم الشک را نگرفته اند و روز پنج شنبه را گرفته‌اند، این هلال بزرگ، کاشف از این است که «ان الصوم لم یکن یوم الخمیس و أن الشهر كان عندنا ببغداد يوم الأربعاء». یعنی یک روز را نگرفته ایم و باید قضا کنیم.

شاگرد: این وجه خوبی است ولی وجهی هم که من عرض می‌کنم مشکلی ندارد.

استاد: شما اعتقاد را معنا کنید. روی وجه شما نیازی به اعتقاد نیست. او که صوم را به قصد وظیفه گرفته است، اینکه اعتقاد نمی‌خواهد. فاء در «فاعتقدت» برای تفریع است. چون هلال بلند بود «فاعتقدت». حالا چون هلال بلند بود من بگویم به وظیفه‌ام عمل کرده‌ام؟! علی ای حال به وظیفه اش عمل کرده، دیگر نیازی به اعتقاد نیست. باید بگوید من به وظیفه ام عمل کرده‌ام. ببینید چون هلال بلند بود، «فاعتقدت ان الصوم لم کن یوم الخمیس و ان الشهر کان عندنا ببغداد یوم الاربعاء». این اعتقاد شد و امام خواستند دفع توهم کنند.

شاگرد: این وجهی هم که عرض می‌کنم صفر نیست. فاء، نتیجه کل ما قبل است. بعد هم امام علیه‌السلام می‌فرمایند همانی که برایت نوشته ام؛ «أ و لم أكتب إليك إنما صمت الخميس و ال تصم إلا للرؤية»؛ یعنی تو به وظیفه ات عمل کرده‌ای. «فاعتقدت ان الصوم یوم الخمیس»؛ من مطابق قانون لاتنقض الیقین بالشک اعتقاد پیدا کردم. چون به وظیفه فعلیه ام درست عمل کردم روز پنج شنبه را روزه گرفتم اما ... .

استاد: خلاصه باید قضا بگیری یا نه؟

شاگرد: آن‌که در جمله بعدی هست و نیازی به گفتن ندارد. «ان الشهر کان عندنا ببغداد یوم الاربعاء».

استاد: پس باید یک روز قضا بگیرند. ولی امام چه فرمودند؟

شاگرد: فرمودند: «أ و لم أكتب إليك إنما صمت الخميس و لا تصم إلا للرؤية».

استاد: خب حالا قضا بگیرد یا نه؟

شاگرد: قضا که باید بگیرد. جمله «ان الشهر کان عندنا ببغداد یوم الاربعاء» دلالت می‌کند.

استاد: ظهور روشن روایت است که نباید روزه بگیرید. خیلی روشن است.

شاگرد۲: خود ابن راشد در بغداد بوده؟

استاد: بله.

شاگرد۲: «فاعتقدت ان الصوم یوم الخمیس» ظاهرش این است که آن‌ها یک کاری انجام داده‌اند.

استاد: دارد می‌گوید «صام اهل بغداد یوم الخمیس».

شاگرد۲: ایشان هم یوم الخمیس روزه گرفته ولی بعد از اینکه ...

استاد: بعد از اینکه هلال بلد را دیده گفته وای! «ان الصوم لم یکن یوم الخمیس و ان الشهر کان عندنا ببغداد الاربعاء».

شاگرد۲: با همین پیش‌فرض شما، روزه را گرفته‌اند ولی چنین حالتی پیش آمده گفته اند روزه ما یوم الخمیس بوده ولی شاید یوم الاربعاء بوده.

استاد: «انّ» سر ره دو در می‌آید. «فاعتقدت» یعنی شاید؟!

شاگرد۲: منظور از «فاعتقدت» این است که چنین توهمی برای من حاصل شد که ما یوم الخمیس را روزه گرفته‌ایم اما روزه برای چهارشنبه بوده و امام هم فرمودند که درست گرفتی، همان پنج شنبه است. یعنی باید به همین ظواهر عمل کنیم و این امارات ندارد.

استاد: این «لم یکن»ای که می‌گویی بعد از مدتی رفت‌وبرگشت در عبارت، آمده است. ابتدا که به ذهن من نیامد. ولی عبارت صاف نمی‌شد. در همین وجهی که فرمودی «فاعتقدت ان الصوم...»، خب اینکه اعتقاد نمی‌خواهد قطعاً روز پنج شنبه گرفته‌اند.

شاگرد: مجموعش را در نظر بگیرید.

استاد: مجموعش را معنا کنید.

شاگرد: یک گزاره ای داریم که دخول شهر چهارشنبه بوده، حالا مجموع این‌ها را در نظر بگیرید، یک واقعه‌ای اتفاق افتاده است. الآن می‌گویم من اعتقادم به این صورت شد که روزه ای که گرفتم پنج شنبه بوده ولی اول ماه چهارشنبه بوده. «اعتقدت» را سر مجموع بیاورید. یک مثال عرفی بزنم. من فکر می‌کردم کسی پسرخاله من است، به گوش او زدم. بعد می‌بینم اعوان و انصار کنارش هستند. لذا گمان کردم آن کشیدهای که زدم به شخص مهمی بوده است. الآن کسی بگوید

وت کہ کشیدہ را زدی، «اعتقدت» معنا ندارد. بعد از اینکہ تصورم از موضوع بہ ہم خورد، اعتقدت میآید.

استاد: ببینید خودتان چہ خوب گفتید. من عبارت شما را همینجا تطبیق میدهم. «فاعتقدت ان صومنا یوم الخمیس...»، یعنی روزهای کہ گرفتیم. نہ اینکہ «فاعتقدت ان الصوم یوم الخمیس».

شاگرد: صومی کہ گرفتیم روز پنج شنبہ بودہ، چون فکر میکردیم اول ماہ است. ولی درواقع....

استاد: ببینید دارد اخبار بہ یک واقعہ میکند؛ «فاعتقدت ان الصوم...».

شاگرد۲: «فاعتقدت ان الصوم یوم الخمیس» یعنی اعتقادی طبق نامہ ای کہ حضرت نوشتند صوم نزد حضرت یوم الخمیس بودہ. ولی ما در بغداد فکر میکردیم یوم الاربعاء بودہ.

استاد: بلہ، نکتہای کہ ہست این است: نسخہ تہذیب چاپ نجف بہ این صورتی است کہ الآن خواندم. در «اسالة» و «وسائل» ہم ہمین است. اما در متن مذاق الاخیار علامہ مجلسی کہ از تہذیب داشتند، و در تہذیب چاپ مرحوم آقای غفاری[4] نسخہ بہ این صورت است: «کتبتُ الی ابی الحسن العسکری علیہ السلام کتابا و ارّختُہ یوم الثلثاء بلیلة». تفاوت کار در این است کہ «کتب الیّ» کار امام میشود. خیلی وزنش بالاتر میرود تا اینکہ بگوید «کتبتُ».

شاگرد: اضافہ کردن «لم یکن» خیلی مئونہ میبرد. باید ببینیم خود این نسخہ را میتوان درست کرد یا نہ.

استاد: برای ہر دو نسخہ «لم یکن» میخواہد. وقتی ذہن ما مشغول میشد، خود عبارت او با «اعتقدتُ» یک جور متہافت است. لذا ایشان میگویند یکی از آنہا مہمّ است. اعتقاد واقعاً سرِ آن در نمیآید. مہمّ این است کہ میخواہد بعدی را بگوید.

شاگرد: جواب بعدی با وجہی کہ گفتم خیلی جور در میآید. وقتی ہلال بعد از شفق غائب شدہ یقین کردہ کہ یک روز از روزہ رفتہ. یعنی امشب شب دوم است. ولذا این روایت می شود از مؤیداتی کہ....

استاد: اصلاً احتمالش در ذہن من صفر است کہ روایت بخواہد بگوید باید یک روز قضا کنید.

شاگرد: قضا لازمہ آن است. من ہم نمیگویم در روایت قضا را گفتہ است. این روایت مؤیّدِ «اذا غاب بعد الشفق» میشود. او از یک طرف دیدہ شب پنج شنبہ، «لم یغب الاّ بعد زمان طویل». پس در ذہنش آمدہ کہ پنج شنبہ دوم ماہ است. [ولی] چہارشنبہ اول ماہ بودہ. اینکہ میگویم باید قضا کند چون متشرعہ میدانند وقتی اول ماہ را روزہ نگرفتہ اند باید قضا کنند. ولی در روایت نیامدہ است. ولی معلوم است کہ اگر امروز دوم ماہ است، پس یک روز قضاء لازم است.

استاد: پس اینکہ حضرت میفرمایند «صمتَ لصایمنا» یعنی ما ہم باید مثل تو یک روز را قضا کنیم؟!

شاگرد: صبر کنید، از این طرف ہم شب چہارشنبہ نگاہ کردہاند و ماہ را ندیدہ اند. روز [چہارشنبہ] یوم الشک شدہ ولی ماہ را ندیدند و روزہ نگرفتند. این بہ ذہنشان آمدہ کہ ماہ دیدہ نشدہ ولی وظیفہ فعلیہ من چہ چیزی است؟ من مطابق وظیفہ فعلیہ ام رفتہام یا نہ؟ اعتقادم این است کہ طبق وظیفہ فعلیہ ام عمل کردہام. «اعتقدت ان صوم یوم الخمیس»، نہ یعنی اول ماہ روز پنج شنبہ است. یعنی اعتقاد دارم کہ طبق «لاتنقض الیقین بالشک» عمل کردہام. حضرت

هم فرمودند «قد صمت بصایمان».

استاد: امام فرمودند «صمتَ بوظیفتک الفعلیه»ولو مخالف واقع است؟!

شاگرد: این «صایمان» به این خاطر است که ما هم میگوییم «لاتصم الاّ للرویة».

استاد: آن وقت «زادک الله» هم که میگویند یعنی زاد در اینکه روزه را بخوری و بعد قضا کنی؟! زادک الله توفیقا! چه دعای خوبی است!

شاگرد: چون به وظیفه فعلیه عمل کردهای.

شاگرد۲: حاج آقای زنجانی در اینجا یک عبارتی دارند. ایشان میفرمایند: «و صام اهل بغداد یوم الخمیس» میفرمایند: «به من خبر دادند که در پنج شنبه شب هلال را دیدهاند و هلال غائب نشده است مگر بعد از مدت زیادی از پنهان شدن شفق، لذا برای من این اعتقاد پیدا شد که این صوم من در پنج شنبه بوده ولی اول ماه در روز چهارشنبه بوده است».

شاگرد۳: در جواب، دوباره از حضرت سؤال میپرسد، امام علیهالسلام هم دوباره بحث رؤیت را مطرح میکنند. یعنی گویا در ذهن راوی همین درگیری بین رؤیت و غیبوبت بعد الشفق هست.

استاد: اینکه قطعی است. صحبت سر این است که اینجا میخواهند بگویی قضا ندارد. اعتناء نکن. کما اینکه مشهور میگویند. این موافق فتوای مشهور است. حضرت میگویند «لاتصم الاّ للرویه». آن وقتی یعنی قضا بکن؟! اینجا باید بگویی خیلی خب به وظیفه عمل کردهای ولی باید قضا کنی. حکمت جواب چیست؟ حکمت جواب این است که بگویند «لاتصم الاّ للرویة زادک الله توفیقا» بعد هم هیچی؟!

شاگرد: گفتن قضا که گفتن ندارد. الآن نزد مشهور اینطور شده که غیاب بعد الشفق فایدهای ندارد.

استاد: غیاب بعد الشفق یک روایت در کافی است که آن هم ضعیف السند است. مرسل است. هم مورد اعراض است و هم روایت کم است.

شاگرد: اعراض از چه زمانی؟ اینها معلوم است؟ گاهی اعراض مشهور یعنی «من تاخر». بعد از مرحوم محقق و علامه است.

استاد: استظهار عرفی از حدیث را ببینید. من که مدافع این یا آن نبودم. من حال خودم را عرض میکنم ولی بگویی صد در صد اشتباه است. الآن هم حالم این است. احتمال اینکه این روایت بخواهد بگوید باید قضا کنید، در ذهنم صفر است. چون اگر قضا لازم بود، مهمترین حکم همین بود که بگویند بله به وظیفه عمل کردی اما باید قضائش را بگیری. نه اینکه بگویند «لاتصم الاّ للرویه» و خلاص!

شاگرد۳: امام علیهالسلام در جواب میفرمایند قضا نمیخواهد ولی در سؤال هم «لم یکن» نمیخواهد. یعنی شخص میبیند رؤیت شب پنج شنبه شده، اما غیبوبت طویل داشته، لذا برای او درگیری ذهنی پیش آمده.

استاد: اگر درگیری ذهنی پیش آمده پس باید بگویی «فشککتُ هل کان الصوم یوم ...».

شاگرد3: «فاعتقدت ان الصوم یوم الخمیس» یعنی با توجه به رؤیت باید پنج شنبه را روزه بگیرم، ولی با توجه به اینکه غیوبت طولانی بوده....

استاد: این تردید است، نه اعتقاد. کل چیزی که گفتید تردید بود. کجایش اعتقاد بود.

شاگرد۳: دو اعتقاد تردید درست کرده است. یعنی از طرفی یقین دارم که شب چهارشنبه رؤیت هلال نکردهایم و ... .

استاد: دو اعتقاد متهافت، اعتقاد میشود؟! عرف به دو اعتقاد متهافت هم زمان، میگوید «اعتقدتُ»؟! «اعتقدت ان زید قائم و اعتقدت ان زید جالس»؟!

شاگرد۳: اعتقادها تهافتی ندارند. یک اعتقاد این است که شب ِچهارشنبه شب رؤیت شده و سهشنبه شب رؤیت نشده. اعتقاد دوم این است که چهارشنبه شب....

استاد: اینکه اعتقاد نیست، واقعهای است که قبلاً اخبار کرده است. کاری که قبلاً از آن اخبار کرده، بعد بگوید «فاعتقدت»؟! اعتقاد پیدا کردم که روز پنج شنبه را روزه گرفتم و صام اهل البغداد الاربعاء؟! و لذا ایشان هم مموّد قرار دادند.

شاگرد۳: من که سهشنبه شب هیچ هلالی را ندیده ام، از نظر عمل چطور میتوانستهٔ صوم یوم الاربعاء باشد؟ چون رؤیت نبوده قطعاً وظیفهٔ فعلی ام این بوده که پنج شنبه را روزه بگیریم. وقتی سهشنبه شب رؤیت نبوده چطور باید روزه میگرفتند؟! لذا چهارشنبه که دیدند صوم یوم الخمیس میشود. اما چون با غیوبت طولانی بوده، اعتقدت که شهر یوم الاربعاء بوده نه یوم الخمیس. این اعتقادها با هم تهافتی ندارند. بعد هم حضرت میفرمایند به آن غیوبت اعتناء نکن. بهغیراز رؤیت اعتناء نکن.

شاگرد۲: سؤال این بوده: با اینکه من میدانم چهارشنبه اول ماه بوده آیا ممکن است وظیفهٔ فعلی من پنج شنبه باشد؟ امام میفرمایند بله، «صمت بصایمان»، از اول گفتیم «صم للرویه». اما حضرت در صدد بیان قضا نیستند. لازم هم نیست باشند. مهمتریِ چیز هم نیست. یعنی اگر واقعاً چهارشنبه اول ماه بوده باشد همه میدانند که قضا لازم است. لذا لازم نیست که بگویند.

شاگرد: خود او چه کار کرده که حضرت گفتند «لقد صمت بصایمان»؟!

استاد: پنج شنبه را روزه گرفته است. مثل بغداد.

شاگرد۲: «صم للرویه و افطر للرویه».

استاد: و من و تو هم هر دو باید قضا کنیم. هیچی هم گفته نشده؟!

شاگرد۳: اصلاً قضا هم نمیخواهد آقا. یعنی همین رؤیت کافی است و به غیوبت بعد الشفق هم اعتناء نکن.

استاد: در تمام مواردیکه «صم للرویه و افطر للرویه» و «اکمل ثلاثین» را میگویند، بعد میگویند «ان شهد اهل بلد فاقضه». یعنی باز تذکر میدهند ولو ما گفتیم «صم للرویه» اما اگر دیدند باید قضا کنی. چطور اینجا هر دوی ما یک روز عقب گرفتهایم و با «صم للرویه» روزه گرفتهایم ولی هیچ تذکری برای قضا نیست؟! بگوییم چون خودمان میدانیم که باید قضا کنیم! چطور آنجاها تذکر هست؟

شاگرد۳: امام علیه‌السلام می‌فرمایند قضا نمی‌خواهد ولی هیچ تقدیری هم نمی‌خواهد.

استاد: نسبت به فرمایش شما که عرض کردم مدت ها رفت‌وبرگشت کردم. اصلاً این «لم یکن» به ذهن من نیامده بود. چون «لم یکن» درست کلام را من‌فی می‌کنند. صد و هشتاد درجه بر می‌گردانند. لذا این عبارت با زحمات مکرر در مکرر ذهنم را مشغول می‌کرد. این توجیهاتی هم که شما می‌فرمایید به همراه محتملات دیگر به ذهنم می‌آمد. نمی‌دانم کجا دیدم؛ علماء هم در این‌که این روایت می‌خواهد چه بگوید توضیحاتی داده بودند. ولی چون سابقه ذهنی داشتم در یک نظره بعد از هفت-هشت-ده بار، یک دفعه به ذهنم آمد که اگر «لم یکن» بیاوریم عبارت صاف است.

شاگرد۳: یعنی از «زادک الله توفیقا و لقد صمت بصیامین» می‌خواهید استفاده کنید؟

استاد: از همه این‌ها. سؤال من این است: واقعاً یک نامه و یک جواب است؟ یا چند نامه و چند جواب است؟ اگر طبق نسخه آقای غفاری و طبع ایران بروید، یک نامه و یک جواب است. صاف است و هیچ‌چیز دیگری هم نباید در تقدیر بگیریم. می‌گوید «کتبت الی ابی الحسن علیه‌السلام ارخه یوم الثلثاء» حضرت هم جواب دادند. «فکتب الیّ زاد الله توفیقا فقد صمت بصیامین». «کتبتُ» نامه اول است، «فکتب الیّ» نامه دوم است و بعد هم شفاهاً به محضر حضرت می‌رسند.

شاگرد: یک نامه است ظاهرا.

استاد: مطابق نسخه نجف و آن چه که در «اسألة» آورده‌اند و تهذیبی که در نرم‌افزارها هست، نمی‌تواند یکی باشد. می‌گوید «کتب الیّ ابوالحسن»، حضرت نامه نوشتند. بعد می‌گوید «فکتب الیّ زادک الله»، لذا قطعاً دو نامه است. هر دو را امام نوشته اند.

شاگرد: «کتب الیّ» یعنی حتماً مسبوق به یک سؤالی بوده.

استاد: خب پس باید تقدیر بگیریم.

شاگرد۲: حضرت یک نامه ای نوشته اند و من ماجرا را تعریف کردم، حضرت نامه دومی نوشتند.

استاد: من هم همین را می‌گویم.

شاگرد: من که می گویم این‌است که ظاهر«کتب الیّ» طبیعتاً مسبوق به سؤال من است. ولی «کتب» اولی با «کتب» دومی یکی است.

استاد: نه، آن جا که می‌گویند «صمتَ»، این می گوید:«ارِّخ لیلة بقیت...».

شاگرد: همین است که آقای خوئی می‌گویند از باب علم امام بوده، چون قبلش بوده است.

استاد: نه، «صمتَ» برای بعد از حلول ماه است. نگاه کنید؛ اول نامه، نامه ای است که دارد تاریخ می‌زند یک روز مانده است. در نامه دوم دارد اخبار می‌کند.

شاگرد۲: امام نامه ای نوشته اند وتاریخ زده‌اند، بعد....

استاد: پس امام دو نامه دارند.

شاگرد۲: نامه اولی که امام نوشتند و تاریخ زدند، علی بن راشد به‌خاطر این نامه اعتقاد پیدا کرد که پس چهارشنبه روز آخر ماه شعبان است و پنج شنبه اول ماه رمضان است. بعد در بغداد خودشان دیدند که ماه بعد الشفق طولانی شد، فهمیدند که باید چهارشنبه را روزه اول ماه می‌گرفتند. دو

مرتبه به حضرت نامه می‌نویسند که آقا چه شد؟ شما که به ما نامه نوشتی فرموده بودی که یک روز از ماه شعبان مانده است.

استاد: پس یک نامه امام نوشتند «لیلة بقیت»، بعد او نامه ای نوشته که در روایت نیامده است. من همین را می‌گویم که شما می‌خواهید نامه ها را تقدیر بگیرید یا نه؟ روی نسخه آقای غفاری تقدیر نمی‌خواهد. می‌گوید «کتبت فکتب الیّ». صاف است.

شاگرد۲: شما روی «یوم الخمیس» گیر می‌کنید.

استاد: نه، «لم یکن» علی التقدیریین است.

شاگرد۲: طبق نامه حضرت فکر کرد که پنج شنبه اول ماه است. وقتی حضرت فرمودند یک روز مانده از ماه شعبان، فهمید که چهارشنبه روز آخر ماه شعبان است و پنج شنبه اول ماه رمضان است. اما در بغداد وقتی در پنج شنبه ماه را به آن صورت دید فهمید که قطعاً باید چهارشنبه اول ماه باشد.

استاد: پنج شنبه ماه را که ندید. اینی که آقا خواندند مسامحه داشت. چهارشنبه ماه را دیدند.

شاگرد۲: بههرحال چهارشنبه را اول ماه نگرفتند و پنج شنبه روزه گرفتند. چون ماه را شب پنج شنبه دیدند پس فهمید که چهارشنبه اول ماه بود. پس گفت در بغداد چهارشنبه اول ماه است. درحالیکه اول حضرت فرموده بودند پنج شنبه اول ماه است.

استاد: دراینصورت باید می‌گفت «تخیلت». چرا «اعتقدت»؟! بعد از آن رؤیت، اعتقاد آمد.

شاگرد۲: اعتقدتُ از کتابت امام...

استاد: فاء میخواهد؟! فاء نمی خواست. می‌گفت چون ماه دیر غروب کرد، «اعتقدت». در بیان شما اول باید می‌گفت امام نوشتند و من هم «اعتقدتُ»، بعد که ماه را دیدم تخیل کردم آن برای امام بوده و این برای بغداد بوده.

شاگرد: «صمت بصیامنا» در مقابل «صیام اهل بغداد» نشان می‌دهد که یک کاری عامه کرده‌اند و یک رفتاری را راوی انجام داده، حضرت هم او را تأیید می‌کنند که مطابق مذهب اهل البیت رفتار کرده‌ای.

استاد: عامه هم که پنج شنبه خواندند.

شاگرد: موافق تقدیر «لم یکن» عرض می‌کنم.

استاد: علی ای حال همه در عمل این روایت موافق هستند. فقه الحدیث روایت خیلی روشن است. هم اهل بغداد و هم اهل مدینه روز پنج شنبه روزه گرفتند. چیزی که برای او این «اعتقدت» را آورده، این است که هلال بلند بود. بعد از شفق غائب شد. پس چهارشنبه اول بوده و یک روز عقب گرفته‌ایم. همین که برایش «اعتقدت» پیش آمد، حضرت برایش نامه نوشتند «زادک الله توفیقا فقد صمت بصیامنا». یعنی این اعتقاد تو بی خودی است. دنبال این خیالات نرو که چون بلند بود و هلال خیلی ارتفاع داشت و بعد از شفق بود. به اینها اعتناء نکن. «لاتصم الاّ للرویه». فقه الحدیث این روایت واضح است.

شاگرد۳: «لیلة بقیت» را توضیح بدهید که به چه معنا است.

استاد: روز سه‌شنبه بود، یک روز از شعبان مانده است. این اصطلاح «لیلة» در این جا به‌معنای شب نیست. کاربرد بسیار زیادی دارد. مثلاً می‌گویند روز یک شنبه، خمس لیال بقیت من شعبان. هنوز پنج شب مانده است. شب یعنی شبانه‌روز. این اصطلاح زیاد کاربرد دارد. نمی‌گویند «لخمسة ایام بقیت». یعنی وقتی می‌گویند الآن سه‌شنبه است و یک روز از شعبان مانده، یعنی چهارشنبه آخر ماه می‌شود.

شاگرد: شب سابق بر روز است.

استاد: بله، چون احتمال داشت که «لیلة بقیت» یعنی امروز که من سه‌شنبه نوشتم، آخرین روز ماه است. یک روزی که باقی‌مانده است. و حال این‌که در اصطلاح این نیست. «لیلة بقیت» یعنی هنوز یک روز از شعبان مانده است. و الّا اگر می‌خواستند بگویند آخرین روز است، می‌گفتند «فی الیوم الآخر»، یا «فی آخر من شعبان». «آخر من شعبان» در اصطلاح رایج با «لیلة بقیت من شعبان» تفاوتش همین است. یک روز مانده به آخر ماه، و آخر ماه.

شاگرد۲: با این توضیح، باید «اعتقدت» روی همین مبنا باشد. یعنی «اعتقدت» به‌خاطر تاریخ امام و «انّ» یعنی و حال آن‌که. من به‌خاطر تاریخ این اعتقاد را پیدا کردم ولی به‌خاطر تطوق ماه، فکر می‌کنم چهارشنبه اول ماه باشد.

استاد: سابق اینطور معنا می کردم؛ «فاعتقدت انّ‌الصوم یوم الخمیس». البته اگر روی نسخه «کتب الیّ» باشد. باید نامه های دیگر را هم تقدیر بگیریم. اگر آن جور باشد، «فاعتقدت» یعنی امام که نوشتند، «ان الصوم یوم الخمیس» و «انّ». آن وقت تهافتش چه می‌شود؟

شاگرد: به‌معنای «و حال آن‌که».

استاد: اعتقادی متهافت است. اعتقاد پیدا کردم که صوم یوم الخمیس است، و این‌که روز نزد ما در بغداد چهارشنبه است. یک اعتقاد متهافت است.

شاگرد۳: وقتی ما سه‌شنبه شب ماه را ندیدیم، برای ما یوم الخمیس می‌شود. تهافتش را نمی فهمم. ولی با توجه به....

استاد: آن‌که اعتقاد نمی‌خواهد. بعد از این‌که رؤیت طولانی شد، می‌گوید «اعتقدت». شما قبلش را نگویید به وظیفه عمل کرده است.

شاگرد۳: چهارشنبه شب که می‌بینم می‌فهمم که وظیفه ام....

استاد: آن‌که اعتقاد نمی‌خواهد چون به وظیفه ام عمل کرده‌ام. «فاعتقدت» که به وظیفه ام عمل کرده‌ام؟! من که به وظیفه ام عمل کرده‌ام. «اعتقدت» چیزی را که قبل از رؤیت هلال نمی‌دانستم. اگر آن را بخواهید بگویید شما همراه ایشان می‌شوید که باید قضا کنید.

شاگرد۳: او به این صورت اعتقاد دارد ولی امام تخطئه می‌کنند و می‌فرمایند مگر من نگفتم «لاتصم الّا للرویة»، لذا قضا هم نمی‌خواهد. یعنی جواب امام می فهمان که قضا نمی‌خواهد. ولی فکر او با قضاء همراه است.

استاد: ببینید «فاعتقدت ان الصوم الذی وظیفتی یوم الخمیس». این‌که اعتقاد نمی خواست. آن را انجام داد. من که به وظیفه عمل کردم، بدون این‌که اعتقاد داشته باشم، چون قطعی است، من که به وظیفه عمل کردم، اعتقدت که باید یک روز را قضا کنم.

شاگرد۳: تعبیری «صوم» و «شهر» در روایت صرفاً تفنن در عبارت است؟ یا بحث وظیفه فعلی و بحث دخول ماه است؟ چون در اوّل می گوید:«أنّ الصوم» و در بعدی می گوید: «الشهر»

استاد: «انّ الصوم» یعنی صوم شروع ماه مبارک؟

شاگرد۳: بله، لذا تعبیری به شهر نکرده. آن طرف چون می‌خواهد بحث ماه را بگوید می‌گوید «ان الشهر»، این طرف چون بحث وظیفه است، «ان الصوم» را می‌گوید. ولی با بیان حضرت عالی صرفا تفنن در عبارت می‌شود.

استاد: شما می‌گویید «الصوم الذی وقع منی»، نه «الصوم» یعنی مسأله شرعی.

شاگرد۲: الصوم یعنی وظیفه فعلیه. مسأله شرعی هم نیست.

استاد: ببینید قبلاً باید ذهن شما مشغول به عبارت شده باشد، من که «لم یکن» می‌گویم جواب آن اشتغالات است. اگر در این جلسه ذهنتان مشغول می‌شود، حق دارید که این را به این صورت معنا کنید. ولی اگر بعداً عبارت را مکرر بخوانید این جور نیست. ببینید بهنابال «اعتقدت» دو «انّ» هست. عطف به هم هستند. اگر «الصوم» صرف ِوظیفه باشد باید قضا کند. و حال آنکه احتمال اینکه روایت بخواهد بگوید من و تو باید هر دو روزه را قضا کنیم صفر است.

شاگرد۳: در ذهن او بوده که قضا می‌خواهد ولی امام آن را تخطئه می‌کند.

استاد: می‌فرمایند «لاتصم الّا للرویه» کجا تخطئه کرده‌اند؟

شاگرد: وجه سؤال قضا است. یعنی این اتفاق افتاد و من اعتقاد پیدا کردم که صوم ....

استاد: بله، صوم در ارباع بوده و یک روز نگرفته ایم.

شاگرد: حضرت فرمودند نه. بعد دوباره محضر حضرت آمد و گفت من که خدمت شما نامه نوشتم باید قضا کنم؟ حضرت فرمودند قبلاً که نه.

استاد: ببینید «اعتقدت ان الصوم یوم الخمیس» یک اعتقاد کاملاً مستدرک است. شما بروید و بگردید. اعتقاد که نمی‌خواهد. می‌گوید همه روزه گرفته‌اند. پنج شنبه روزه گرفتیم. امام هم تاریخ زده بودند. همه اینها را با آن نسخه در نظر بگیرید. بعد می‌گوید «اعتقدت ان الصوم یوم الخمیس»؟! این چطور شد؟

شاگرد۲: به‌خاطر تاریخ امام من اعتقاد پیدا کردم که روز پنج شنبه روز اول ماه است.

استاد: ولی باید قبلش بگوید که روزه هم گرفتیم. نه اینکه با فاء تفریع بگوید وقتی هلال را بلند دیدیم «اعتقدت».

شاگرد۲: با مجموع مطلب است. حال که اینطور شد، به‌خاطر تاریخ چنین اعتقادی پیدا کردم. به‌خاطر طول می‌کشد اعتقاد پیدا کردم که چهارشنبه روز اول ماه است. حال من چه کار کنم؟ یعنی دو منشأ اعتقاد برای من به وجود آمده، نتیجتاً من دچار تردید شدم. الآن چه کار کنم؟

استاد: ببینید خودتان می‌گویید دچار تردید شدم!

شاگرد: مثل همان مثالی است که فرمودید در زی رؤیت هلال کرده بودند.

استاد: او نگفته بود دو اعتقاد دارم. قضیه مرحوم آقای قافی را میگویید؟ حاج آقا میخندیدند. میگفتند ما با چه زحمتی در شب عید فطر موتور سوار شدیم و در این کوهها رفتیم. ساعت ده و نیم، یازده شب رسیدیم به دهی که در دشت بود. خودِ طرزجون کوههای بلندی دارد و رؤیت ممکن نیست. فرمودند ما نشستیم و دیدیم آدم خوبی هم هست. گفتیم رؤیت هلال کردی؟ گفت بله. محکم گفتم یقین داری که هلال بود؟ گفت بله. من یقین دارم، نماز و روزه مردم را که نمیخواهم خراب کنم. چند بار تأکید کردند که یقین داری؟ گفت بله یقین دارم. فرمودند به پسرش گفتم قرآن را از طاقچه بردار بیاور. تا گفتم قرآن را بیاور، او برآشفته شد و گفت حاج آقا قرآن را برای چه میخواهی؟ گفتم میخواهم به قرآن قسم بخوری که تو آن چه که دیدی هلال بود. گفت من قسم نمی خورم. فرمودند هر چه گفتم قسم بخور، نمی خورد. اینجا جالب بود. گفتم مگر تو نمیگویی که هلال را دیدم؟ گفت چرا یقین دارم. خب پس چرا قسم نمی خوری؟! گفت اگر یقین دارم شک هم دارم! در فرمایش ایشان میگوید یقین دارم و شک هم دارم. اما در اینجا میگوید هر دو را یقین دارم.

شاگرد: اعتقاد اولی در مدینه است. یعنی اعتقاد پیدا میکند که صوم در مدینه یوم الخمیس است. بهخاطر نامه ای که اول حضرت نوشتند. بعد بهخاطر رؤیت طولانی، نزد خودش اعتقاد پیدا میکند که حتماً روز چهارشنبه روز اول بوده است. حضرت نامه بعدی را اعجازا مینویسند که به صوم ما عمل بکن. یعنی غیبت بعد الشفق را کنار بگذار. «صم للرویه».

استاد: آقایان فرمایش فرمودند. [بقیه مطالب ان شاء الله جلسه بعد]

والحمد لله رب العالمین

---

[1] وسائل الشيعة، ج١٠، ص: ٢٨١

[2] همان

[3] وسائل الشيعة - ط الإسلامية نویسنده : الشيخ حرّ العاملي جلد : ٧ صفحه : ٢١٥

[4] رؤيت هلال، ج5، ص: ٣٧١٢ «...كتبت إلي أبي الحسن العسكري عليه السّلام كتابا و أرّخته يوم الثلاثاء». بيان: أ) ما أثبتناه موافق للتهذيب طبع الغفاريّ... .

بازبینی #1
ایجاد شده 10 ژانویه 2026 12:01:37 توسط ... .
به روزرسانی شده 10 ژانویه 2026 12:13:19 توسط ... .